

درباره خواندن و این که آیا کتابخوانی عملی فردی یا گروهی است؟

## در ستایش تک‌خوانی!



که هرکسی بدون دردرسهای مواجهه با متون کهن بتواند از آنها بهره‌برد و ارتباط برقرار کند.

بعد از این بررسی‌ها و آن نکاتی که درباره خواندن در گروه‌های چندنفره داشتم، به آن فرد پیام دادم که اگر هم بنا بر تشکیل گروهی داشتید بهتر است تعداد شرکت‌کننده در بالاترین حالت هفت نفر باشد چون بیشتر از این عملاً امکان‌پذیر نیست؛ هرچند خودم کتاب‌هایی از ادبیات روسیه یا کتب تاریخی و تفسیری را در گروه‌های کتابخوانی خوانده و لذت برده‌ام ولی تعداد تجربه‌های منجر به شکست بیشتر از تجربه‌های موفق باهمخوانی به‌خصوص در گروه‌های شلوغ بوده است.

در واقع معتقدم در این گروه‌ها سخت‌است خواندن و لذت بردن، چون قواعدی دارد که گاهی دست‌وپاگیر است. عملاً معتقدم کتابخوانی یک کنش فردی است، عملی تنهایی، عملی که هیچ حائلی بین خواننده و کتاب نیست، هرچند ممکن است با خودتان بگویید خب در گروه خواندن به معنای بلندبلند خواندن با هم نیست و باز هم آنجا تنهایی کتاب می‌خوانیم ولی باید توضیح بدهم باهمخوانی اقتضائاتی دارد که خواندن انفرادی ندارد. مثلاً ممکن است شما حال روحی خوبی نداشته باشید و نخواهید امروز سراغ کتابی بروید ولی در برنامه گروهی یک روز جا ماندن ممکن است برنامه را تا روز آخر خراب کند یا ممکن است امشب حالتان خوب است و خواندن کتاب به‌جانتان نشسته بخوانید از موعد مقرر بیشتر بخوانید که این هم می‌تواند به آن برنامه لطمه بزند. برای همین معتقدم کتابخوانی عملی انفرادی است که نتایج جمعی دارد ولی اگر کمی در خودتان دقیق شوید خواهید دید هرکسی حالی و موقعیتی برای خواندن دارد که خیلی در جمع خوانی دست‌یافتنی نیست. یعنی اگر از مدل‌های نشست‌و‌کتاب دست گرفتن که ظاهر قضیه است گذر کنیم، خواندن برای هرکسی یک امر شخصی محسوب می‌شود، نوع مواجهه با متن و حتی تفاوت متون با هم و نوع مواجهه با متون مختلف همه و همه مواردی است که از آنها به‌عنوان سبک کتابخوانی فردی یاد می‌شود و خب در گروه‌های کتابخوانی در عمل محقق نمی‌شود. البته می‌شود موعدی را برای اتمام کتاب قرار داد و بعد همه در یک زمان مشخص پیرامون کتاب نظرات‌شان را مطرح کنند که این را دیگر باهمخوانی نمی‌توان نامید بلکه بحث و تبادل نظر درباره یک کتاب است و کسی که کتابی را قبلاً خوانده باشد هم می‌تواند در آن مشارکت کند و الزامی به خواندن هم‌زمان نیست. با این وصف نکاتم را برای آن فرد نوشتم و توصیه کردم لذت خواندن را در تنهایی تجربه کند. □

چند روز پیش پیامی به دستم رسید مبنی بر ایجاد یک گروه همخوانی تاریخ بیهقی، کتابی که طبیعتاً حرف‌های بسیاری دارد و هم از حیث ادبی و هم از نظر تاریخی اثر مهمی محسوب می‌شود. کتابی که بریده‌های بسیاری از آن در فضای مجازی منتشر شده و به مناسبت‌های مختلف روایتی از آن منتشر و دست به دست شده است. علاوه بر این تاریخ است و کنج‌کاوی برانگیز! این ذات تاریخ است که مخاطبش را با خود به اعماق خود ببرد و دلش هم لذت کشفی است که به فرد دست می‌دهد.

فردا رسال‌کننده پیام می‌گفت یک نفر که به زبان و ادبیات فارسی مسلط باشد برای این جمع خوانی لازم است. کسی که زبان و ادبیات فارسی را بشناسد و دستی در ادبیات آکادمیک داشته باشد. در واقع مراد این بود که با کمک یک استاد یا راهنما این مسیر را طی کنیم در واقع او معتقد بود به قول حافظ:

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
و می‌خواست با کمک یک استاد از دشواری‌های متن به سلامت گذر کند و به معنای متن دست پیدا کند، آرزویی که اغلب علاقه‌مندان به ادبیات کهن در سر دارند و دشواری‌های متن و دیرپای بودن معنا سبب می‌شود بسیاری قید خواندن ادبیات کهن را بزنند و به نثرهای مشابه آنها که امروز نوشته شده و می‌شوند دلخوش کنند. نثرهایی که رونویسی ناشیانه‌ای از نثرهای اصلی است و همین هر خواننده‌ای را وسوسه می‌کند که سر از متن اصلی در بیاورد و لذت خوانش آن را تجربه کند.

پاسخم روشن بود؛ جدا از این که تجربه خوبی از همخوانی به‌خصوص در گروه‌های شلوغ نداشتم، به نظرم رسید بیهقی متنی نیست که نیاز به یک راهنما داشته باشد. یعنی حس کردم نسخه‌هایی که از آن امروز در بازار است خودبسند هستند و مخاطب به راحتی با آنها ارتباط برقرار می‌کند بدون این که لازم باشد دست در دست راهنما بگذارد. برای این که مطمئن شوم که نگاهم اشتباه نیست، شب سراغ تاریخ بیهقی خودم رفتم، در اولین مواجهه متوجه شدم متنی نیست که نشود خواند، به‌خصوص اگر تصحیح جعفر مدرس صادقی باشد که کلمات دشوار را در انتها توضیح داده و مشکل را تا حد زیادی مرتفع کرده است. تصحیحی که به تازگی منتشر شده و با این نگاه



حسام آفتاب

دبیر قفسه کتاب



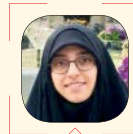
معتقدم کتابخوانی عملی انفرادی است که نتایج جمعی دارد ولی اگر کمی در خودتان دقیق شوید خواهید دید هرکسی حالی و موقعیتی برای خواندن دارد که خیلی در جمع خوانی دست‌یافتنی نیست. یعنی اگر از مدل‌های نشست‌و‌کتاب دست گرفتن که ظاهر قضیه است گذر کنیم، خواندن برای هرکسی یک امر شخصی محسوب می‌شود



اول دفتر

## از زنان خیاط مسجد جامع

### چه خبر؟



هدی برهانی

آموزگار

از جنگ با بچه‌ها گفتن سخت است. به‌خصوص که دخترهای نوجوان، به‌جذبتنگی برای باباها، سهمی از روایت جنگ ندارند. چند سال قبل که قرار شد فیلمنامه یک مستند درباره شهید طیبه واعظی را بنویسم، تازه فهمیدم کمتر روایت و کتابی پیدا می‌شود که در آن یک خانم جوان نقش‌آفرینی کند. شما ببینید می‌گویم خانم جوان یعنی همه خانم‌ها را در یک گروه قرار داده‌ام، نه این که مثلاً جوان‌ها را از پیرها و هردو را از نوجوان‌ها سوا کرده باشم.

اصولاً راستش را بخواهید بشنوید جنگ برای دختران نوجوان ما خلاصه می‌شود در خواندن «نیمه پنهان ماه»، اگر بخواهم صادق‌تر باشم بیشتر هم همان روایت‌های شهیدان همت و باکری مورد توجه هستند. حالا هم که البته چند سالی است تنور نوشتن این روایت‌ها گرم‌تر شده و بازار روایت‌های مربوط به جنگ و مدافعان حرم را، عاشقانه‌های زن و شوهری قبضه کرده‌اند.

در چنین شرایطی بیابید قبول کنیم گفتن از جنگ و خواندن درباره جنگ با دختران نوجوان کار بسیار دشواری است. مثلاً اگر من معلمی بودم در یک دبیرستان پسرانه، قصه رشادت بهنام محمدی را می‌گفتم یا شاید از ایستادگی یاران حسین علم‌الهدی در هویزه. شاید هم گریزی می‌زدم به خاطرات محمد احمدیان و قصه‌های آن تازه جوان را بازگو می‌کردم. اما حالا که در یک مدرسه دخترانه درس می‌دادم باید می‌پذیرفتم نهایت تلاشم باید گفتن از همان چند کتاب محدود معروف باشد. کتاب‌هایی که گرچه خیلی ارزشمند هستند اما یا مثل «دا»، برای نوجوان‌ها سنگین‌اند، یا مثل «دختر شینا» بیشتر از رنج‌های تنهایی و سختی‌های تربیت حکایت می‌کنند. اگر از من بپرسید باید بگویم که هر دو کتاب را خیلی دوست دارم و دارا دوست‌تر. اما چرا آن قدر کم؟ چرا هیچ چیز از زنان درگیر جنگ دست ما را نمی‌گیرد؟ یادش بخیر اولین سال معلمی، برای مسابقه هفته دفاع مقدس مسجد محله‌شان، شکبیا «دا» را خوانده بود و چنان از شخصیت قوی داستان الهام گرفته بود که تا چند وقت حال و هوایش دیدنی بود. خب پس واقعاً چرا آن قدر کم؟ چرا هیچ‌کس کمی جسارت به خرج نمی‌دهد تا به جز روایت‌های صورتی‌زن و شوهری میان‌شهدا و همسرانشان، یک روایت جان‌دار برای نوجوان‌ها و جوان‌های به‌خصوص دختر ما بنویسد؟

کاش یک نفر از سیده‌زهره حسینی بپرسد خانم‌ها و دختران نوجوان دیگری که در فتح خرمشهر کنار او بودند کجایند؟ بعد هم پاشنه کفشش را ور بکشد و بیفتد دنبال ثبت کردن قصه‌هایشان. خود من هنوز گاهی غبطه می‌خورم که چرا در ۱۷ سالگی به اندازه سیده‌زهره حسینی کتاب «دا» تأثیرگذار نبوده‌ام. در چنین وضعی کاش واقعا دست از جفا به نسل جدید برداریم. کاش برایشان الگوهایی ترسیم کنیم که علاوه بر احساسات و عشق، ایستادگی، ذکاوت و وقت‌شناسی را هم بلد باشند. بگذارید به‌عنوان کسی که خیلی سختش است با دختران نوجوان از جنگ بگویم، از شما خواهش کنم این بار که برای ثبت خاطرات به منزل خانواده یک شهید رفتید به چیزهایی جز آن ابعاد عاطفی توجه کنید. اصلاً بیابید این بار به خانه یکی از زنان خیاط مستقر در مسجد جامع خرمشهر بروید، چطور است؟ □